



عقل و عشق

سخنرانی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

اشاره

آنچه در پی می‌آید، بخشی از سخنرانی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی به مناسبت بزرگداشت علامه طباطبایی است که در آبان ماه ۱۳۸۷ در دانشگاه اصفهان ایراد شده است. پیش از این بخش نخست سخنرانی ایشان را که ارتباط مستقیم با علامه طباطبایی داشت، در شماره ۱۸ منتشر کردیم.

«*کتاب ماه فلسفه*»

دکتر دینانی: بسم الله الرحمن الرحيم. سال‌ها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش / شاهدی را حوله گردد یا شهیدی را کف، اینجا اصفهان است و این تلاز به عنوان یک ادیب و شاعر ایرانی صائب نامگذاری شده و تشکیل مجلس به مناسبت بزرگداشت فیلسوف بزرگ و حکیم والا علامه طباطبایی برگزار شده است و اساتید محترم و دانشجویان عزیز شرکت کرده‌اند. در این جلسه موضوعی که برای سخنرانی من در نظر گرفته‌اند، عقل و عشق یا تعاون و تعارض عقل و عشق است. ولی چنانکه اشاره کردن من سه جلد کتاب حدود بیش از ۲۰۰۰ صفحه در این باب مطلب نوشته‌ام، اجازه بدھید به تفصیل خیلی وارد این بحث نشوم، چون عقل و عشق دامنهٔ خیلی درازی دارد. عشق را پایانی نیست، چنانکه عقل را. تنها چیزهایی هستند که پایان ندارند. همه چیز پایان دارد. به قول یکی از متفکران می‌گوید: ممکن است همه چیز برای من حل شود ولی مصادق کلمه حتی را هنوز نمی‌توانم بفهمم. چه وقت ممکن است به آن برسیم. یا به اصطلاح ما الا. و خیلی فارسی‌تر «تا». از اینجا تا، من و الی. الی کجا؟ آخرین مصادق الی کجاست؟ کجا انگشت می‌گذاری که انگشت دیگری مافوق آن نشود گذاشت؟ به کجا انگشت می‌گذاری که یک مرحله دیگر انگشت دیگری نگذاری؟ حالا عقل و عشق ماجرایش اینهاست. اما اجازه بفرمایید که بگوییم عقل و عشق هر چه باشد. ماهیت عقل هر چه باشد و ماهیت عشق هر چه باشد، هر دو از ویژگی‌های انسان هستند و انسان دارای هویت واحد. این دو چیز اگر چه



کتاب تعلیقات ابن سینا
کتاب شگفتانگیزی است. یک
جمله آن این است:
همه چیز ضرورت است و آن
هم ضرورت از لی.

ابن سینا
یک حکیم اشراقی است.
نگویید رئیس مشایيون است.
غلط است. ابن سینا
رئیس مشایین نیست.
تمام عیار اشراقی است.



به ذات مختلف باشند در یک هویت واحد پیدا می‌کنند. چنانچه ضرورت و امکانی که امروز اینجا باعث شد امروز و بحث بسیار مهمی بود. ضرورت آنجاست که دیگر امکان نیست. اما هم ضرورت و هم امکان از آن آدمی است. آدمی است که از ضرورت و امکان سخن می‌گوید. حیوان نه ضرورت سرش می‌شود و نه امکان. جماد، نبات و حیوان به ضرورت کاری ندارند، اصلاً ضرورت را نمی‌فهمند. گرفتاری جهان امروز با همهٔ عظمتی که دارد شگفتانگیز است. تحولات علمی امروز شگفتانگیز است و معلوم نیست جهان در لحظه دیگر چه خواهد شد؛ فردا چه خبر است؛ ما هیچ نمی‌دانیم چه اتفاقی در جهان می‌افتد. فقط یک اشکال جهان امروز دارد که از ضرورت گریزان است و چون نمی‌خواهد ضرورت را درست بفهمد و میل ندارد زیاد بفهمد – نه اینکه نفهمد، توان فهمیدن دارد. میل ندارد. میل به این طرف است. میل به امکان است. میل به ضرورت نیست – مقوله امکان بیشتر اهمیت دارد تا مقوله ضرورت. چون فراخنای عالم امکان خیلی شگفتانگیز است. امکان همهٔ چیز ممکن است. اما در ضرورت گویا آدم یک سختی حس می‌کند. امکان فضای لایتنهای است. اما یک نتیجهٔ می‌خواهم بگیرم که اصلاً مسئلهٔ بشر در

طول تاریخ همین ضرورت امکان است، و غرب امروز در اینجا دست و پا می‌زند. غرب عظیم امروز، دارد دست و پا می‌زند و باید به حکمای اسلامی آفرین گفت امروز حکمت اسلامی، خوب قرائت نمی‌شود حکمت اسلامی قوی و نیرومند است، اما امروز ما قرائت خوبی از آن نداریم. چه کار کنیم؟ حکمت قوی است، قرائت خوب نیست. کتاب تعلیقات ابن سینا، کتاب شگفتانگیزی است. یک جمله آن این است: همهٔ چیز ضرورت است و آن هم ضرورت از لی. ضرورت از لی با ضرورت ذاتی خیلی فرق دارد. ضرورت ذاتی در منطق است. منطق دان ضرورت از لی سرش نمی‌شود.

منطق دان هر چه عظیم باشد بالاخره رابطه محمول و موضوع است. مدام ذات الموضوع موجوده می‌گوید. این ضرورت ذاتی است و خیلی مهم است. ضرورت از لی این قید را هم ندارد. قید مدام ذات الموضوع موجوده در ضرورت از لی نیست، و ابن سینا عجب جایی انگشت گذاشت: «منشأ ضرورت از لی است.» و این جاست که

می‌رسیم به شیخ اشراق. شیخ اشراق همهٔ جهات قضایا را به ضرورت بر می‌گرداند. «الشیخ الاشراقی ذوالفطانته / قد قصر القضية في البناء»، شیخ اشراق تمام موجهات را، جهات قضایا را به

ضرورت بر می‌گرداند. یعنی انسان کاتب است بالامکان. این قضیهٔ موجّه است به جهت امکان. انسان کاتب بالامکان. اما امکان کتابت برای انسان بالضروره است. با بردن جهات در محمول، همهٔ جهات را به ضرورت تبدیل می‌کند. نسبت کتابت به انسان بالامکان است ولی کتابت انسان بالضروره است. این را شیخ اشراق از شیخ ابن سینا، الهام گرفته است. می‌خواهم بگوییم ابن سینا یک حکیم اشراقی است. نگویید رئیس مشایيون است. این را شیخ اشراق از شیخ ابن سینا، رئیس مشایین نیست. تمام عیار اشراقی است، اما به سبک مشاء هم نوشته است. خود شهروردی هم بسیاری از کتاب‌هایش را به سبک مشایی نوشته است. ابن سینا، اشراقی است. اگر حکیم مشایی خواستید بپیدا کنید بروید سراغ ابن رشد. ما در جهان اسلام مشایی تمام عیار یک نفر بیشتر نداریم. اصلاً در میان حکمای ایران مشایی نداریم. در جهان اسلام حکیم مشایی تمام

عيار نداريم و فقط ابن رشد است. ضرورت به حکمت خسرواني برمي گردد که جاي بحث درباره آن اينجا نیست. می خواهم برسم به بحث خودم که حالا عقل و عشق در انسان به يك وحدتی می رسد. چون انسان واحد است. هویت انسان از عقل و عشق تشكيل شده است و ضرورت و امكان، هر دو. ولی يك جايی هم ضرورت و هم امكان می رود در دل ضرورت؛ عشق هم می رود در دل عقل، عقل هم می آید در دل عشق، با هم يكی می شوند. عشق منهاي درایت و فهم اسمش چیست؟ خودتان اسم رویش بگذاري. يك اسمی پیدا کنید که هیچ فهم و درایتی در آن نباشد. نهی دانم با احساس غریزی خر چه قدر فرق دارد. خودتان تعییر کنید. عقل هم اگر عشق همراهش نباشد، منجمد باقی می ماند. عقل هم گاهی باید مست شود. شما تعجب می کنید که عقل مست چیست؟ تناقض نیست. عقل هم مست می شود، بله. عقل مستی می کند، حرکت می کند می رود. به کجا نمی دانیم؟ به لایتاناهاي، و اینجاست که اشخاص در هویت انسان مانده‌اند که انسان چیست؟ دو سه هزار سال است که از زمان اروسطو به این سو در تعریف انسان چنین گفته‌اند. از اروسطو: انسان، حیوان ناطق است. خوب حرف بدی نیست. نمی خواهم بگویم غلط است ولی کافی نیست. سقراط گفت خودت را بشناس. آن عمیقتر است گرچه توضیح ندارد ولی عمیقتر بود. خود چیست؟ هویت انسان چیست؟ من یک سخن از یک فیلسوف زن نقل می کنم: «هانا آرنت». این فیلسوف تقریباً معاصر ما بوده و الآن وفات کرده است. او می گوید که در انسان و در موجودات زنده سه خصلت را می توانیم شناسایی کنیم: زحمت، کار و عمل. آیا انسان به زحمت انسان است. انسان زحمت‌کش فقط انسان است؟ انسان، وقتی انسان است که زحمت بکشد؟ زحمت به تعییر او یعنی تحمل سرما، گرما، بیماری و... می گوید نه، حیوانات هم سرما دارند، گرما دارند، بیماری دارند، درد می کشنند. حیوانات هم زحمت دارند، فقط ویژگی انسان زحمت نیست. کسی نگوید من زحمت می کشم، پس انسانم، خوب حیوان هم زحمت می کشد. مگر حیوانات زحمت نمی کشنند.

دوم، کار. انسانی که کار می کند و محصول می آفريند، ثروت تولید می کند، کار می کند و می خورد. آرنت می گويد: نه، حیوانات هم کار می کنند. مورچه کار می کند. دانه جمع می کند و انبار دارد. زنبورها، گاو و خر و... هم کار می کنند. او می گوید: کار هم اختصاص به انسان ندارد. حیوانات هم کار می کنند و محصول تولید می کنند و می خورند و تمام می شود. آغاز دارد و انجام دارد.

پس چیست این هویت انسان؟ او یک واژه‌ای به کار برده که می گوید عمل، ولی منظورش از عمل یعنی بازيگر. ولی شاید در فارسي بازيگري خيلي مفهموم خوبی برای ما نداشته باشد. منظورش از بازي اين است که ببینيد يك عمله که می رود کار می کند، کار می کند که شب مزدش را بگيرد. وقتی هم تلف

نمی شود. من الان که آمدم اينجا برای مزد نیامدم. الان آمدم اينجا وقت شما را می گيرم و کلماتی هم می گویم حالا یا خوشتان می آید، یا بدتان می آید، بخندید، گریه کنید و... این کار به آن معنی تولیدی نیست. من چیزی تولید نمی کنم. بعد هم محصول کارم را نمی خورم. بول هم قصد ندارم بگیرم. می نشینم در این جلسه و گپ می زنیم. حیوانات با هم گپ نمی زنند، این هویت انسان است. حرف، حرف عجیبی است. می گوید هویت انسان این است. من اگر تعییر خودم را به جای تعییر او بخواهم به کار ببرم باید بگوییم که انسان موجودی است که نقش آفرین است. نقش می آفریند. و به همین جهت وارد تاریخ می شود، و به همین جهت تاریخ را می سازد، و به همین جهت تاریخ از انسان است و با انسان است و در انسان است. حیوان تاریخ ندارد. اگر هم تاریخ داشته باشد شما برايش تاریخ درست می کنید. خود حیوان برای خودش تاریخ ندارد. نقش می آفریند؟ سخن می گوید؟ به عبارتی دیگر هشیاری دارد؟ حرف می زند؟ سقراط رفت ولی بعد از ۲۵۰۰ سال و حالا قرن‌ها تا وقتی که روزگار، روزگار است سخنان سقراط همچنان بر تارک تاریخ می درخشند. اروسطو، افلاطون و انبیا به جای خود. این سینا، شیخ اشراق و امروز علامه طباطبایی. حدود ۲۰ سال از وفات آن بزرگ می گذرد، رفت ولی سخنانش در دست است. سخن باقی گذاشتند. و این نقش انسانی پایان ناپذیر است. تمام نمی شود. مثل محصول کارخانه نیست که تمام شود. کم نمی آید. فحاطی نمی شود. اگر فحاطی باشد، فحاطی در فکر ماست. ما ممکن است در فکرمان فحاطی بشود که نتوانیم تماس پیدا بکنیم. خب به همان اندازه بدخت هستیم. این سخنان همچنان هستند و می مانند و ما باید اینها را قرائت بکنیم.



«هانا آرنت»،
این فیلسوف تقریباً
معاصر ما بوده و الآن
وفات کرده است.
او می گوید که در انسان و
در موجودات زنده
سه خصلت را
می توانیم شناسایی کنیم:
زحمت، کار و عمل.